

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله دوم از مسایل هفده گانه ای که محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند این بود که «الثانية قيل إذا لم يسم لها مهراً و قدّم لها شيئاً ثم دخل كان ذلك مهرها و لم يكن لها مطالبتة بعد الدخول إلا أن تشارطه قبل الدخول على أن المهر غيره و هو تعويل على تأويل رواية و استناد إلى قول مشهور»^۱ عصاره مسئله دوم در دو مقام باید تبیین بشود: یکی اصلاً مقام فتواست، یکی مقام قضا - مستحضرید که مقام قضا همواره مسبوق به مقام فتواست - در مقام فتوا اصل حکم فقهی شیء مشخص می شود، در مقام قضا تطبیق آن بر مورد به وسیله بینة و یمین حل می شود. در مقام اول باید ثابت بشود که این زن حق دارد یا نه و چقدر حق دارد؟ در مقام ثانی باید به وسیله بینة یا یمین ثابت بشود که این مصداق یا این موضوعی که او ادعا می کند، حق است.

مطلب بعدی آن است که از این عبارت سه حکم درمی آید: یکی تعیین مهر به نام مهر المسمی، یکی عدم تعیین مهر به عنوان مهر المثل و یکی نفی مهر. مستحضرید که اگر حصر، عقلی بود و بیش از سه ضلع داشت حتماً به دو منفصله برمی گردد با یک منفصله حصر مثلث ممکن نیست چون حصر عقلی بین نفی و اثبات است یعنی بین نقیضین است و شیء هم بیش از یک نقیض ندارد. آن دلیلی که عهده دار حصر عقلی است إلا و لابد منفصله حقیقیه است، نه منفصله مانعة الجمع و نه منفصله مانعة الخلو، زیرا هر کدام از اینها ممکن است اضلاع گوناگون داشته باشند. اگر

۱. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۲.

مثلاً شد که یا مهر المثل است یا مهر المسمی است یا عدم مهر است رأساً، این حتماً به دو منفصله برمی‌گردد. تبیین فتی آن این است که این عقد یا مهر دارد یا نه؛ اگر مهر نداشت که تفویض محض است، اگر مهر داشت بیش از این دو قسم نیست یا مهر المسمی است یا مهر المثل است. عقد یا مهر دارد یا نه، اگر بین نفی و اثبات بود می‌شود حصر عقلی، وگرنه با حصر استقرائی که نمی‌شود ادعای حصر عقلی کرد. این عقد یا مهر دارد یا نه؛ اگر مهر دارد یا مهر المسمی است یا نه که بین نفی و اثبات باشد، اگر مهر المسمی نشد می‌شود مهر المثل.

تبیین این مسئله این است که این زن که به خانه این مرد آمده یا تفویض محض است مهری در کار نیست او هیچ حقی ندارد آن مقداری که گرفته است یک بذل زائدی است یک هدیه‌ای است به او داده است، اگر مهر دارد یا تعیین شده است که می‌شود مهر المسمی^۱ و این مقداری که گرفته است می‌تواند جزیی از آن باشد یا تعیین نشده است که می‌شود مهر المثل که این مقداری که گرفته هم می‌تواند جزیی از آن باشد. پس این عقد یا مهر دارد یا مهر ندارد؛ اگر مهر نداشت که تفویض محض است، اگر مهر دارد یا مهر المسمی^۱ است یا مهر المثل، اگر این چنین شد این مطابق با قاعده است. اما حالا کدام یک از این اضلاع سه‌گانه است، این را محکمه قضا باید تعیین کند نه محکمه فتوا! فقیه عهده‌دار این نیست که حالا در این قضیه چه شد، فقیه که عهده‌دار این نیست که در این قضیه خارجیه چه حالتی شد، فقیه یک حکم کلی دارد، این قاضی است که باید بررسی کند که در آن مورد آیا مهر دارد یا نه؟ اگر دارد مهر المسمی است یا نه؟ این قاعده کلیه است.

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) برای اینکه تبیین بشود مسئله قضا از مسئله فتوا و سند خاصی هم در مسئله نیست، دو روایت در باب هشت از «ابواب مهوور» آمده که از این دو روایت یکی روایت شش باب هشت

است و یکی روایت سیزده باب هشت که هر دو باید جداگانه مطرح بشود^۱ می‌فرماید این روایت نه صراحت دارد نه ظهور، برخی‌ها این روایت شش باب هشت یا سیزده باب هشت را تأویل بردند، یک؛ به این تأویل هم تعویل و اعتماد کردند، دو؛ برای تأیید مسئله هم به قول مشهور تعویل کردند، این سه. به دو امر تکیه کردند که این دو امر وابسته به تأویل یک روایت است، نه صریح روایت و نه ظاهر روایت.

حالا ما باید این روایت‌های باب هشت از «ابواب مهور» را مروری بکنیم، ببینیم که این ظهور دارد یا نه؟ صراحت دارد یا نه؟ تأویل‌پذیر است یا نه؟ اگر تأویل‌پذیر است این به یک قرینه‌ای، به یک حجتی باید تکیه کند، وگرنه نمی‌شود روایت را تأویل کرد بعد به او اعتماد کرد. آنچه هم که مرحوم علامه به عنوان اختلاف عصر و مصر ذکر کرده است، آن را هم مرحوم صاحب جواهر فرمود نیازی به آن نیست.^۲

وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه ۲۵۶ روایت ششم از باب هشتم از «ابواب مهور»؛ این روایت‌ها را مرحوم صاحب وسائل از کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند. مرحوم کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» - وجود «سهل» هم طوری نیست که روایت را از اعتماد بیندازد - «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» از امام باقر (علیه السلام) «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَ يَدْخُلُ بِهَا ثُمَّ تَدْعِي عَلَيْهِ مَهْرَهَا» این محور سؤال است مردی ازدواج کرده و آمیزش کرده قبلاً نامی از مهر بُرده نشده حالا زن مهریه طلب می‌کند. حضرت فرمود: «إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَقَدْ هَدَمَ الْعَاجِلُ»^۳ اگر دخول صورت گرفت چیزی نقدی او بدهکار نیست. این را حمل کردند به اینکه عادت بر این بود که اگر مهری باشد باید قبل از آمیزش بپردازد، چون

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۸.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۷۹ و ۸۰.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۸۳.

آمیزش شده و چیزی نداد معلوم می‌شود یک امر عاجلی بدهکار نبود؛ یعنی مهری تعیین نشده بود. این روایت تقریباً صریح یا ظاهر در مورد بحث نیست، چون مورد بحث این است که قبل از آمیزش مقداری مال به زن داد و این روایت نه صریح در مورد بحث است نه ظاهر در آن. این است که مرحوم محقق می‌فرماید این روایت را به محل بحث تأویل کردند.

مرحوم صاحب وسائل می‌فرماید که «حَمَلَهَا الشَّيْخُ عَلَى عَدَمِ قَبُولِ قَوْلِهَا بَعْدَ الدُّخُولِ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ لِمَا مَضَى»؛ اینکه زن طلب مهر کرده است بعد از آمیزش، این حرفش مقبول نیست، چرا؟ چون عادت بر این است که اگر مهری باشد باید قبل از آمیزش پرداخت بشود، «وَذَلِكَ أَهْمًا تَدَّعَى خِلَافَ الظَّاهِرِ»؛ اینکه زن بعد از آمیزش مهر طلب می‌کند، این خلاف ظاهر است، چون ظاهر این است که اگر مهری طلب داشت قبل از آمیزش درخواست می‌کرد. این باید تأویل بشود، وگرنه اگر کسی طلب داشته باشد به چه دلیل مجبور است که زودتر بخواهد؟! «وَذَلِكَ أَهْمًا تَدَّعَى خِلَافَ الظَّاهِرِ وَخِلَافَ الْعَادَاتِ»، اینکه مرحوم علامه در مختلف بر عادت مردم عصر و مصر حمل کرده است^۱ مسبوق به بیان شیخ طوسی در توجیه این روایت است.^۲ «قَالَ وَتِلْكَ الْأَحَادِيثُ مُوَافِقَةٌ لِظَاهِرِ الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾»^۳؛ آن احادیثی که دارد باید چه کسی مهریه زن را بپردازد، مطابق با قرآن است که دارد: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾ مهریه زن‌ها را بدهید! و عادت هم بر این است که اگر مهریه‌ای باشد قبل از آمیزش بپردازند و چون قبل از آمیزش چیزی به او نپرداخت، معلوم می‌شود که او مهری طلب ندارد. مرحوم صاحب وسائل بعد از آن توجیهی که از شیخ نقل می‌کند، می‌فرماید: «يُمْكِنُ الْحَمْلُ عَلَى هَذِهِ وَجُوبِ التَّعْجِيلِ دُونَ

۱. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۷، ص ۱۵۵.

۲. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص ۳۶۰؛ الإستهصار فيما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳. سوره نساء، آیه ۴.

السُّقُوطِ بِالْكُلِّيَّةِ»^۱ این روایت که دارد چیزی ندهد یعنی عجله نکند، نه اینکه اصلاً بدهکار نیست. این توجیه نارواست، برای اینکه خیلی خلاف ظاهر است، ظاهر آن این است که بدهکار نیست. این روایت شش باب هشت است.

اما روایت هشت باب هشت هم باز یک توجیهی داشت که بخشی از اینها را در جلسه قبل خواندیم. توجیهی که مرحوم علامه در مختلف دارد صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) آن توجیه را در ذیل روایت هشتم ذکر کرد.^۲ روایت هشتم که مرحوم کلینی «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ» نقل می‌کند این است که «عبد الرحمن» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم: «عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ يَهْلِكَانِ جَمِيعًا»؛ زن و شوهری بودند زندگی کردند و هر دو آنها مُردند. «فَيَأْتِي وَرَثَةُ الْمَرْأَةِ فَيَدْعُونَ عَلَى وَرَثَةِ الرَّجُلِ الصَّدَاقَ»؛ بازماندگان زن می‌آیند از بازماندگان مرد میراث مادرشان را می‌خواهند، این معلوم می‌شود که از یک مادر نبودند. حضرت فرمود که اینها عمری را با هم زندگی کردند، اگر این زن مهریه‌ای طلب می‌داشت مطالبه می‌کرد در طی این مدتی که با هم بودند. هیچ نامی از مطالبه زن نسبت به مهر نیست معلوم می‌شود که یا نکاحشان بی مهر بود یا اگر مهر داشت قبلاً گرفت. «فَقَالَ وَقَدْ هَلَكَ»؛ یعنی مرد که مُرد البته هر دو مُردند، «وَقُسِمَ الْمِيرَاثُ»؛ میراث هم تقسیم شده است، حالا بچه‌های این زن آمدند از بچه‌های آن مرد میراث طلب می‌کنند، مهریه مادرشان را طلب می‌کنند، برای چیست؟! این برخلاف ظاهر است، برای اینکه اگر مادرشان مهریه‌ای طلب داشت در طول مدتی که بودند می‌گرفت. «فَقُلْتُ نَعَمْ» سائل می‌گوید بله این طور بود. حضرت

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

فرمود: «لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ»؛ فرمود نه این ورثه زن هیچ حقی ندارد. «قُلْتُ» سائل می‌گوید که من دوباره سؤال کردم:

«فَإِنْ كَانَتْ الْمَرْأَةُ حَيَّةً فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِ زَوْجِهَا تَدْعِي صَدَاقَهَا فَقَالَ لَا شَيْءَ لَهَا»؛ گفتم حالا اگر مرگی یک طرفه بود نه دو طرفه، فقط شوهر مُرد نه زن، بعد از مرگ شوهر این زن آمده ادعای ارث کرد (چون مستحضرید که مهر دین است بر زوج، یک؛ و دین در بین امور سه‌گانه مقدم بر هر دو است؛ یک ارث داریم، یک ثلث داریم، یک دین، این ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱ تثلیث می‌کند می‌گوید مالی که انسان بعد از مرگ از او می‌ماند، بخش سومش ارث است، بخش دومش ثلث است، بخش اولش دین. اول باید دین را داد، بعد مال را تثلیث کرد ثلث میت را گرفت اگر وصیت به ثلث کرده باشد، در بخش سوم بقیه را بین ورثه تقسیم می‌کنند: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾، گرچه ثلث اول ذکر شد ولی حکم فقهی آن این است که ثلث در مرحله دوم است، دین در مرحله اول است، ارث در مرحله سوم است توزیع میراث بین ورثه در بخش سوم است اول باید دین را بدهند. مستحضرید کسی که بدهکار است اگر این دین در ذمه اوست، یک؛ و مؤجل است نه معجل یعنی هنوز زمان‌دار است، دو؛ با موت دوتا تحول پیدا می‌شود: یکی از ذمه به عین منتقل می‌شود، دوم اینکه اگر زمان‌دار است فوری می‌شود. با مرگ مدیون دو کار انجام می‌شود: یکی دینی که در ذمه است به عین منتقل می‌شود مال گرو است، دوم اینکه اگر زمان‌دار است فوری می‌شود. اول باید دین را پرداخت بعد ثلث را اگر وصیت کرده باشد گرفت، بعد بقیه بین ورثه تقسیم می‌شود. «قُلْتُ» حالا دوباره سؤال می‌کند «فَإِنْ كَانَتْ الْمَرْأَةُ حَيَّةً فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِ زَوْجِهَا تَدْعِي صَدَاقَهَا فَقَالَ لَا شَيْءَ لَهَا»؛ سؤال این است که حالا هر دو نمرند فقط مرد مُرد، این زن بعد از مرگ مرد آمده می‌گوید مهریه من دین است، ارث او حالا یا یک چهارم است یا یک هشتم مطلبی دیگر است؛ ولی این دین را

۱. سوره نساء، آیه ۱۱ و ۱۲.

الآن طلب دارد، این غیر از آن یک چهارم یا یک هشتم است. «فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِ زَوْجِهَا تَدْعِي صَدَاقَهَا» نه ارث یک چهارم یا یک هشتم، مهریه خودش را به عنوان دَین می‌خواهد، چون اگر ارث باشد در بخش سوم است، اگر دَین باشد در بخش اول است. حضرت فرمود: «لَا شَيْءَ لَهَا»، چون اگر چنانچه مهریه طلب داشت در تمام مدتی که با هم زندگی می‌کردند می‌گفت. «لَا شَيْءَ لَهَا وَ قَدْ أَقَامَتْ مَعَهُ مُقَرَّةً حَتَّى هَلَكَ زَوْجُهَا»؛ سالیان متمادی با هم قرار داشتند زندگی کردند هیچ سخنی از مهر نبود، حالا که شوهر مُرد او ادعای مهر می‌کند؟! «فَقُلْتُ» سائل می‌گوید که من مطلبی دیگر سؤال کردم، گفتم: «فَإِنْ مَاتَتْ وَ هُوَ حَيٌّ فَجَاءَ وَرَثَتُهَا يُطَالِبُونَهُ بِصَدَاقِهَا»؛ گفتم حالا زن مُرد و مرد هنوز هست، بچه‌های این زن آمدند گفتند مهریه مادر ما را بده! این چیست؟ «فَقُلْتُ فَإِنْ مَاتَتْ» آن زن «وَ هُوَ» آن شوهر «حَيٌّ فَجَاءَ وَرَثَتُهَا يُطَالِبُونَهُ بِصَدَاقِهَا»؛ بچه‌های زن آمدند مهریه مادرشان را طلب کردند. حضرت باز فرمود: «وَ قَدْ أَقَامَتْ حَتَّى مَاتَتْ لَا تَطْلُبُهُ»؛ اینجا هم خبری نیست، برای اینکه سالیان متمادی زن و شوهر با هم زندگی کردند، اصلاً سخنی از طلب مهر مطرح نبود، حالا ورثه این زن آمدند صداق مادرشان را می‌خواهند؟! این معلوم می‌شود که خلاف ظاهر است. «وَ قَدْ أَقَامَتْ حَتَّى مَاتَتْ لَا تَطْلُبُهُ فَقُلْتُ نَعَمْ» بله همین طور است. «قَالَ لَا شَيْءَ لَهُمْ»؛ برای فرزندان این زن چیزی نیست. «قُلْتُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَجَاءَتْ تَطْلُبُ صَدَاقَهَا»؛ حالا اگر سخن از مرگ نبود، سخن از طلاق بود، این مرد این زن را طلاق داد، بعد از یک مدت این زن آمده مهر را طلب کرد، حضرت فرمود باز «وَ قَدْ أَقَامَتْ لَا تَطْلُبُهُ حَتَّى طَلَّقَهَا»؛ سالیان متمادی با هم زندگی کردند طلبی از او نداشت، الآن که طلاق دادند آمده مهر طلب می‌کند؟! «لَا شَيْءَ لَهَا». همه اینها را بر ظاهر فعل حمل کردند. «قُلْتُ فَمَتَى حَدُّ ذَلِكَ الَّذِي إِذَا طَلَبْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا»؛ من گفتم به هر حال خلاصه یک جواب کلی به ما بدهید که در چه صورتی زن حق مطالبه ندارد؟ حضرت فرمود: «قَالَ إِذَا أُهْدِيَتْ إِلَيْهِ وَ دَخَلَتْ بَيْتَهُ وَ طَلَبَتْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ لَهَا»؛ اگر چیزی قبلاً

به این زن داد بعد آمیزش شد و «دُخِلَتْ» مدخول بها شد، دیگر بعد حق طلب ندارد. این همان صورت مسئله ما می‌شود. مسئله ما این است که مرد چیزی به زن داد و آمیزش کرد بعد این زن حقی ندارد، این ظاهرش این است که آن مهر اوست، یا عادت بر آن است که علامه اصرار دارد که این حمل بشود بر عادت جامعه یا نه عادت داخلی این است خصوصی این است، یا نه ظاهر حال این است که تمام مهر را گرفته است. من عرض کردم «فَمَتَى حَدُّ ذَلِكَ الَّذِي إِذَا طَلَبْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا قَالَ إِذَا أُهْدِيَتْ إِلَيْهِ» و مدخول بها بشود «دَخَلْتُ بَيْتَهُ» باشد؛ یعنی کنایه از آمیزش است «وَوَطَّيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ لَهَا»؛ اگر چنانچه او اهدا بکند چیزی و این کنایه از دخول باشد، چون اگر کنایه از دخول نباشد از محل بحث ما بیرون است، «وَوَطَّيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ لَهَا» هیچ حقی ندارد. این تأویل می‌شود به فرمایش محقق نه ظهور در مورد بحث ما دارد نه صریح در بحث ما دارد. «فَلَا شَيْءَ لَهَا إِنَّهُ كَثِيرٌ لَهَا أَنْ يُسْتَحْلَفَ بِاللَّهِ مَا لَهَا قَبْلَهُ مِنْ صَدَاقِهَا قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ»^۱ که این به بحث قضا برمی‌گردد که اگر این اختلافی شد باید به هر حال سوگند یاد کنند چون مسئله قضا از باب مسئله فتوا جداست، او باید حالا سوگند یاد کند چون منکر هست مرد می‌گوید من دادم حالا این انکار می‌کند، مرد می‌گوید من بدهکار نیستم این انکار می‌کند، او باید سوگند یاد کند که از بحث ما بیرون است.

ما چگونه می‌توانیم این مسئله ثانیه را از این روایت به دست بیاوریم؟ قاعده اولیه‌ای که مرحوم شهید ثانی در مسالک ادعا می‌کند^۲ قاعده اولیه بله همین است که اگر دلیلی بر تفویض محض نبود یا مهر المسمی است یا مهر المثل، مهر المسمی که نیست اگر آمیزش شد باید مهر المثل بپردازد این قاعده است؛ لکن این روایت بر کدام یک از

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

این قواعد قابل حمل است؟ آن فرمایشی که مرحوم علامه در *مختلف* دارد که می‌گوید اگر عادت بر این بود، بله عادت بر این بود که اگر عادت مردم یک عصر یا مصر این بود که مهریه را قبل از آمیزش می‌دهند، اگر این باشد بعد از آمیزش او حقی ندارد «فلا شیء لها»، چرا؟ چون عادت بر این است و ظاهر حال هم همین است که برابر عادت عمل می‌کنند.

این روایت را نه تنها مرحوم کلینی نقل کرد،^۱ مرحوم شیخ هم نقل کرد^۲ منتها از کلینی. در جلسه قبل آن فرمایش مرحوم علامه در *مختلف*، ذیل صفحه ۲۵۸ (وسائل) نقل شده است که اینجا فرمود: «أَنَّ الْعَادَةَ كَانَتْ جَارِيَةً مُسْتَمِرَّةً فِي الْمَدِينَةِ بِقَبْضِ الْمَهْرِ كُلِّهِ قَبْلَ الدُّخُولِ وَإِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ وَآمُثَالَهُ وَرَدَتْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ»، در آن زمان واقع شده است. اگر خصوصیت زمان باعث انصراف یک روایت باشد این مطلب درست است. مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید این نیازی به توجیه علامه در *مختلف* نیست. این فرمایشی که صاحب وسائل نقل می‌کند بیان مرحوم علامه است در *مختلف*، صفحه ۵۴۳. اینها عصاره روایت‌های شش و هشت باب هشت است.

اما آن روایتی که تکیه‌گاه این آقایان است روایت سیزده همین باب است. روایت سیزده این باب را مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ» که این «صحیحه فضیلی» که می‌گویند این روایت است؛ یعنی روایت سیزده باب هشت است. روایت شش باب هشت و هشت باب هشت ممکن است تأیید باشد؛ اما اینکه در جواهر و امثال جواهر آمده «صحیحه فضیل» همین سیزده باب هشت است. فضیل «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» از وجود مبارک امام باقر دارد «فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۸۵.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۶۰؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۲۲۳.

فَدَخَلَ بِهَا فَأَوْلَدَهَا ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا فَادَّعَتْ شَيْئاً مِنْ صَدَاقِهَا عَلَى وَرَثَةِ زَوْجِهَا فَجَاءَتْ تَطْلُبُهُ مِنْهُمْ وَتَطْلُبُ الْمِيرَاثَ»

حکمش چیست؟ صورت مسئله این است که «فضیل» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) می پرسد: مردی است که همسری انتخاب کرد، یک؛ آمیزش کرد، دو؛ فرزند آورد، سه؛ آن مرد مُرد، چهار؛ حالا فرزند آوردن دخیل نیست، گرچه در سؤال سائل آمده است. محور سؤال این است که مردی است همسر گرفته و آمیزش کرده و مُرد. «فَادَّعَتْ شَيْئاً مِنْ صَدَاقِهَا عَلَى وَرَثَةِ زَوْجِهَا»؛ این زن آمده مقداری از مهر را طلب کرده است «شَيْئاً مِنْ صَدَاقِهَا» گویا بخشی از صداق را قبلاً گرفته بود که این می تواند هماهنگ باشد به اینکه در این مسئله دوم این بود که مقداری را قبلاً زوج به زوجه داد. این زن مهریه طلب کرد «فَجَاءَتْ تَطْلُبُهُ مِنْهُمْ وَتَطْلُبُ الْمِيرَاثَ»؛ هم صداق می خواهد هم میراث خود را که حالا یا یک چهارم است یا یک هشتم است در اینجا یک هشتم می خواهد.

«فضیل» می گوید که وجود مبارک حضرت فرمود: «أَمَّا الْمِيرَاثُ فَلَهَا أَنْ تَطْلُبَهُ»؛ همسر او بود و یک هشتم را الآن باید بگیرد، میراث را حق دارد «وَأَمَّا الصَّدَاقُ فَإِنَّ الَّذِي أَخَذَتْ مِنَ الزَّوْجِ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ» این زوج «عَلَيْهَا» یا «قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهَا» مدخول علیها مدخول بها بشود، «فَهُوَ الَّذِي حَلَّ لِلزَّوْجِ بِهِ فَرَجُهَا»؛ آن مقداری که گرفت معلوم می شود که به وسیله او این نکاح طبیعی و لغوی برای این مرد حلال است. «و هاهنا أمران»: ارث بخواند طلب بکند بله زوجه اوست، مهر بخواند طلب بکند آنچه را که قبلاً گرفته است می تواند مهر او باشد. «وَأَمَّا الصَّدَاقُ فَإِنَّ الَّذِي أَخَذَتْ مِنَ الزَّوْجِ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ» این زوج بر او یا «يَدْخُلَ» مدخول بها بشود، «فَهُوَ الَّذِي حَلَّ لِلزَّوْجِ بِهِ» بضع او، «قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا» چون مهر حدّ مشخصی که ندارد هر اندازه که قبلاً گرفت معلوم می شود که

مهر اوست. «إِذَا هِيَ قَبَضَتْهُ مِنْهُ وَقَبَلَتْهُ وَدَخَلَتْ عَلَيْهِ»؛ اینکه قبلاً گرفته و وارد بر حریم او شده معلوم می‌شود که مهریه بود. از اینجا «فَلَا شَيْءَ لَهَا بَعْدَ ذَلِكَ»^۱ این زن نسبت به مهریه حقی ندارد.

این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرده است، ایشان از شیخ هم نقل کرده بود. مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ»، این یک طریق؛ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَجَمِيلٍ»، طریق دیگر؛ غیر از طریقی است که شیخ از «فضیل» نقل کرده است؛ لذا این روایت را اول از طریق شیخ نقل می‌کنند بعد می‌گویند کلینی این را نقل کرده است به خاطر صحت سندی که دارد «صحیحه فضیل» را اول نقل کردند. این خلاصه روایت سیزده است. این روایت می‌خواهد بگوید ظاهر این است که مهر همین بود و گرفت. این ظاهر فعل است نه ظاهر عادت یک مردم در یک عصر. آن که مرحوم علامه می‌فرماید این است که عادت مردم عصر این است که مهریه را قبل از آمیزش می‌گیرند. اینجا به ظاهر فعل حضرت استدلال می‌کند، می‌گوید ظاهر فعلش این است که مهریه‌اش را گرفته است و اگر نبود در تمام مدتی که با هم بودند مهریه طلب می‌کرد.

«فتحصل» که اگر ثابت بشود این که مهریه بود، بود، وگرنه حرف، حرف شهید است؛ یعنی مهر المسمی^۱ که در کار نیست، آمیزش شده مهر المثل باید پردازد. اگر این ظهور تام بود و نشانه آن بود که این همین مهر المسمی^۱ است و همین است، بله؛ اما اگر ما شک داشتیم برابر قاعده باید عمل بکنیم حرف شهید حرف متقنی است، گرچه مرحوم صاحب جواهر حاضر نیست به این فتوا بدهد.^۲ اما اگر در خصوص این مورد ظهور مستقر شد که این مهر المسمی^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۶۰.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۷۹ و ۸۰.

است و همین است که گرفته، بله «لا مهر لها»؛ ولی اگر ثابت نشد قاعده اولیه مهر المثل است بعد از آمیزش. مهر المسمی^۱ که ثابت نشد، دخول هم که ثابت شد، دخول هم که رایگان نیست، روایات فراوان دارد که با دخول، مهر المثل مستقر می‌شود این می‌شود مهر المثل. این حکم فقهی‌اش است. حکم قضایی آن با بیّنه و یمین و اینها باید برای محکمه ثابت بشود؛ او بیّنه دارد بیّنه می‌آورد، نشد سوگند یاد می‌کند که این مهر المسمی^۱ نبود، یک؛ و این مقدار مال را به او داد، دو؛ و این مقدار هم به عنوان مهر تمکین نکردند تصفیه حساب نشده بخشی از مهر المثل حساب می‌شود و اگر شواهدی اقامه کردند که به همین مقدار او تمکین کرده بود دیگر مهر المثل طلبی ندارد. پس حکمی فقهی آن هم مشخص، حکم قضایی آن هم مشخص است.

«و الحمد لله رب العالمین»